



علیت در فلسفه بارویکردی به آثار ابن سینا

خداداد سالاری
دبیر فلسفه و منطق
دبیرستان های شهرستان کرمان



اشاره

این مقاله در ارتباط با بحث ملاک نیازمندی معلول به علت است که در کتاب فلسفه پیش دانشگاهی به آن پرداخته شده است و قابل استفاده خوانندگان می باشد.

چکیده

یکی از بحث های اساسی و قابل توجه فلسفه که قدمتی دیرینه دارد، بحث علت و معلول و رابطه ی آن دو است. دیدگاه ابن سینا در بحث علیت، همانند فارابی، مبنی بر تفکیک وجود و ماهیت است. ابن سینا معتقد بود که ماهیت غیر از وجود است و حقیقت ماهیت با حقیقت وجود متغایر و از آن متمایز است. حقیقت ماهیت لا اقتضایی است و اقتضای وجود و عدم ندارد، اکنون جای این پرسش است که؛ ماهیت چگونه عینیت پیدا می کند؟ با پاسخ به این سؤال، ربط مسئله ی علیت به تعریف ماهیت روشن می شود. این امر مسلمی است که آن چه اقتضای وجود و عدم ندارد، اگر بخواهد وجود پیدا کند، باید غیری باشد که به او وجود بخشد. این امر، معلول بودن ماهیت را نشان می دهد. زیرا اگر خودش اقتضای وجود

داشت، موجود می شد و عدم به طور کلی در او راه نداشت. بنابراین هر موجودی که ماهیتش غیر از وجود اوست، به تنهایی و فی نفسه، اقتضای وجود و عدم ندارد و برای خروج از این امر نیازمند علت است. در این نوشتار سعی شده است به سؤالات زیر پاسخ داده شود:

● تعریف علت از نظر ابن سینا چیست؟

● تقسیمات ابن سینا از علت کدام است؟

● مناط و ملاک نیازمندی معلول به علت کدام است؟

به طور خلاصه، جواب ابن سینا به سؤالات مذکور آن است که علت همان معطی وجود است و علت، یا حقیقی است یا اعدادی. علتی که معطی وجود باشد، حقیقی، و علتی که معطی حرکت (به انواع آن) است، علت اعدادی است. معلول به دلیل ویژگی امکان، که همان صفت لازم ماهیت است، به علت احتیاج دارد.

کلیدواژه ها: علت، معلول، علیت، مناط، اقسام، اعدادی و حقیقی.

مقدمه

بحث علیت یکی از قدیمی ترین بحث های فلسفه است که قدمت و تاریخچه ی آن به تفکر بشر برمی گردد. یعنی از زمانی که بشر شروع به تفکر کرده، علیت برایش مطرح بوده است. سؤال از چرایی امور، همان بحث علت و معلول است. انسان استعداد فکر کردن دارد و مهم ترین عاملی که او را در مسیر تفکر می اندازد، همان ادراک قانون کلی علت و معلول است که با تعبیر: «هر حادثه ای علتی دارد»، بیان می شود.

با مراجعه به مکتوبات فلسفی کهن مشاهده می کنیم که متفکران پیش از سقراط نیز به نوعی به این بحث توجه داشته اند. ارسطو در کتاب «یکم» (الفیای بزرگ) می نویسد: «برخی بر این باورند که در دوران باستان و پیش از نسل کنونی، کسانی بوده اند که درباره ی خدایان می اندیشیدند. اینان آب را مبدأ یا اصل جهان می دانستند و معتقد بودند که خدایان به آب سوگند می خورند [خادمی، ۱۳۸۰: مقدمه].

متکلمین اسلامی، از بدو ورود فلسفه به جهان اسلام، قرن ها با آن نبرد کردند و خدشه هایی بر قواعد فلسفی وارد آوردند. حتی در اصول مسلمة و مبادی اولیه ی فلسفه نیز شک و تردید روا داشتند. فلاسفه نیز سخت در برابر آن ها مقاومت کردند. یکی از مسائلی که مورد انکار، استهزا و تحقیر متکلمین قرار گرفت، بحث علیت بود. به عقیده ی فلاسفه، قانون علیت از پایه های است که اگر متزلزل شود، فلسفه زیر و رو می شود و دیگر هیچ علمی به دست نخواهد آمد. در واقع، انکار آن مساوی با سوفسطایی گری و شکاکیت است.

مفهوم علیت

علیت نوعی رابطه است میان دو شیء که یکی را «علت» و دیگری را «معلول» می خوانیم. این رابطه عمیق ترین رابطه هاست. رابطه ی علت و معلول این است که علت وجود دهنده ی معلول است. آن چه معلول از علت دریافت می کند، تمام هستی، حقیقت و واقعیت خویش است. لذا اگر علت نبود، معلول هم نبود.

با اندکی تأمل پی می بریم که این رابطه که اسم آن را «رابطه ی علیت» گذاشتیم، با سایر روابط موجود در عالم هستی فرق می کند. سایر روابط موجود در عالم، از قبیل رابطه ی پدر و فرزندی، رابطه ی معلم و شاگردی، رابطه ی ستون ها و سقف ساختمان و... همه بعد از تحقق وجود طرفین رابطه تحقق می یابند. یعنی در هیچ کدام از روابط یاد شده و غیر آن ها، یک طرف رابطه، به طرف دیگر، وجود و هستی نمی دهد، ولی رابطه ی علیت در خود وجود معلول است؛ یعنی علت به معلول وجود و هستی می دهد. یعنی این رابطه در وجود است. از همین جاست که در تعریف علت گفته اند: «علت آن چیزی است که معلول در کیان و هستی خود به آن نیازمند است» [مطهری، ۱۳۷۶: ۷۸، با تصرف و تلخیص].

ابن سینا در تقسیم علل، آن ها را به علل وجود و ماهیت تقسیم می کند و علت را معطی وجود و این علت را حقیقی می داند و بین علت حقیقی و اعدادی فرق قائل می شود. او ملاک و مناط نیاز معلول به علت را امکان ذاتی دانسته که لازمه ی ماهیت شیء است



تعریف علت از نظر ابن سینا

ابن سینا در جاهای متفاوت و به مناسبت، بحث علیت را مطرح کرده و ایرادات وارده از طرف مخالفین را جواب داده است. در کتاب «نجات»، علت یا مبدأ را چنین تعریف می کند: «علت یعنی هر امری که وجود فی نفسه اش یا از طرف ذاتش تمام شده باشد یا از طرف غیر، و شیء دیگر، از او حاصل شده و مقوم به او باشد، مبدأ می باشد» [خادمی، ۱۳۸۰: ۳۰].

فخر رازی علت را به صورت دیگری تعریف کرده است: «علت چیزی است که شیء در حقیقت وجودش بدان نیازمند است» [پیشین].

ابن سینا در رساله ی «الحدود»، صفحه ی ۴۱، در تعریف علت گفته است: «علت، ذات بالفعلی است که منشأ پیدایش ذات بالفعل می گردد و وجود بالفعل علت، توقف بر وجود معلول ندارد» [ذبیحی، ۱۳۸۶: ۲۰۸].

اثبات علت برای اشیا

ابن سینا در نمط چهارم کتاب «اشارات»، در بحث «اثبات واجب الوجود»، بعد از تقسیم موجود به واجب و ممکن، نیاز ممکن به علت را چنین بیان می کند: «آن چه در ذاتش سزاوار امکان است، از جانب ذات خود موجود نمی شود. چرا که از حیث این که ممکن است (امکان دارد)، وجودش از جانب ذاتش برتر از عدمش نیست. اگر یکی از وجود و عدم برتر شود، به دلیل حضور چیز دیگر (یعنی علت) است. بنابراین وجود هر ممکن الوجود از جانب غیر اوست.»

حاصل کلام ابن سینا این است یک موجود ممکن را در نظر بگیریم. چون در ذاتش نسبت به وجود و عدم حالت تساوی دارد، برای خروج از تساوی دو فرض برای آن متصور است:

الف) برای خروج از حالت استوا، نسبت به وجود و عدم، به مرجح نیاز دارد.

ب) برای خروج از حالت تساوی، نسبت به وجود و عدم، به مرجح نیاز ندارد.

می نویسد: «هر ممکن الوجودی مرکب از ماهیت و وجود است. این دو در تحلیل عقلی غیر از یکدیگرند. ممکن الوجود از حیث ماهیت و وجودش دارای علل خاصی است.»

پس می توان گفت: علل به لحاظ کلی دو قسم اند: علل ماهیت و علل وجود. علل ماهیت دو دسته اند: یا ماهیت با آن علت، بالقوه است که به آن «علت مادی اش» می گویند، یا ماهیت با آن علت، بالفعل است که به آن «علت صوری» می گویند.

علل وجود، یا مقارن با معلول اند یا مباین. علتی که مقارن با معلول است، «موضوع» نامیده می شود. علتی که مباین با معلول است، یا علتش همان ایجاد است که به آن «علت فاعلی» می گویند و اگر ایجاد به خاطر آن تحقق یابد، این علت را «علت غایی» می گویند.

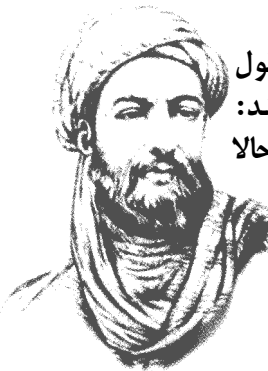
ابن سینا در اشارت موضوع را مطرح نمی کند، ولی خواجه آن را در «شرح» بیان می کند. به نظر می رسد حق با خواجه باشد، چون شیخ در «الهیات شفا» تصریح می کند که علل از یک جهت چهار قسم و از جهت دیگر پنج قسم اند. به این معنا که اگر بین موضوع و ماده فرق قائل شویم، تعداد علل پنج قسم اند و اگر این دو را یکی بدانیم، همان چهار قسم خواهند بود [خادمی، ۱۳۸۰: ۳۲].

لازم به ذکر است، شیخ در نجات نیز تقسیم بندی علل را می آورد، ولی بیان او با اشارات و شفا فرق می کند. در نجات، شیخ می گوید: «ما علت را با معلول می سنجمیم. یا مثل جزء برای معلول هست یا به منزله ی جزء برای معلول نیست. علتی که مثل جزء برای معلول است، یا با وجودش معلول بالفعل است که به آن صورت گویند یا با وجودش وجود معلول بالفعل نیست که به آن عنصر یا ماده می گویند. علتی که به منزله ی جزء برای معلول نیست، یا ملاقی با ذات معلول است، یا مباین با ذات معلول است. آن علتی که ملاقی با وجود معلول است یا معلول با آن توصیف می شود، مثل صورت نسبت به هیولی، یا علت با واسطه ی معلول توصیف می شود؛ مانند موضوع نسبت به عرض. آن علتی که مباین ذات معلول است یا وجود معلول از اوست، به آن فاعل می گویند یا وجود معلول به خاطر آن ایجاد می گردد و به آن غایت می گویند. [ابن سینا، ۱۳۸۳: ۶۳].

رابطه ی علل اربعه با یکدیگر

علل اربعه عبارت اند از علت صوری، علت مادی، علت فاعلی، علت غایی. زیرا شیء گاهی به اعتبار ماهیتش معلول و گاهی به حسب وجودش معلول است و هر یک از این دو، دو قسم اند و مجموعاً چهار قسم اند که مشهور به علل اربعه می باشند.

در مورد رابطه ی علل اربعه با یکدیگر می توان گفت: «علت فاعلی» علت «علت غایی» است، به حسب وجود خارجی، اما وجود ذهنی علت



متکلمان اسلامی ملاک نیازمندی معلول به علت را حدوث می دانند و می گویند: معلول چون حادث است و قبلاً نبوده و حالا پیدا شده است، پس علت می خواهد. از نظر متکلمین، اگر چیزی قدیم باشد، یعنی همیشه بوده باشد، بی نیاز از علت است

فرض دوم عقلاً باطل است؛ چون ترجیح بلامرجح پیش می آید که بطلان آن امری بدیهی است.

پس فرض اول اثبات می شود [خادمی، ۱۳۸۰: ۴۰۴]. برای توضیح بیشتر مطلب می توان حالت ممکن را به دو کفه ی ترازو تشبیه کرد. دو کفه ی ترازو به خودی خود به حال تعادل در برابر یکدیگر ایستاده اند و هیچ کفه ای بر کفه ی دیگری فزونی ندارد. شیء ممکن الوجود نسبت به وجود و عدم چنین حالتی دارد؛ یعنی ماهیت آن به گونه ای است که نه اقتضای وجود دارد و نه اقتضای عدم. در این جا عاملی بیرونی نیاز است که یکی از کفه های ترازو را بر دیگری فزونی بخشد و از حالت استوا خارج کند. عقلاً محال است که بدون وجود هیچ عامل خارجی، یک کفه بر کفه ی دیگر سنگینی کند. این عامل بیرونی در مورد شیء ممکن الوجود، همان علت است. هر گاه علت تامه ی ممکن الوجود، موجود باشد، کفه ی وجود شیء، سنگینی خواهد کرد و شیء موجود خواهد شد، و هر گاه یکی از اجزای علت تامه ی آن مفقود باشد، کفه ی عدم شیء سنگینی خواهد کرد و شیء موجود نخواهد شد.

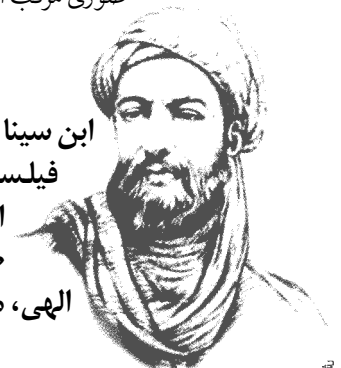
اقسام علت

ارسطو علت را به چهار قسم تقسیم می کند که عبارت اند از: علل مادی، صوری، فاعلی و غایی. و در مورد چهار قسم بودن آن ها می گوید: علت شیء یا جزء وجود شیء است یا جزء وجودش نیست؛ یعنی یا داخل در قوام شیء است یا داخل در قوام شیء نیست. اگر علت جزء وجود شیء باشد، یا جزئی است که ملاک بالفعل بودن اوست که «صورت» نام دارد، یا جزئی است که ملاک بالقوه بودن شیء است که «ماده» نام دارد. اما اگر جزء وجود شیء نباشد یا چیزی است که شیء به خاطر آن به وجود آمده است که علت غایی نامیده می شود و یا شیء از آن به وجود آمده است که «علت فاعلی» نامیده می شود. [ابن سینا، ۱۳۶۹: ۸۶].

در بحث اقسام علل، ابن سینا در کتاب «اشارات»، نمط چهارم

غایی، فاعل بالقوه را فاعل بالفعل می کند.

رابطه‌ی علت صوری با مرکب نیز بدین صورت است که صورت، علت صوری مرکب است و ماده، علت مرکب است.



ابن سینا تأکید می کند، علت فاعلی نزد فیلسوف الهی به معنای مُعطی وجود است. البته علت فاعلی را فیلسوف طبیعی، مبدأ حرکت و فیلسوف الهی، مبدأ وجود می داند

علت فاعلی که یکی از اقسام علل چهارگانه است، آن گاه که با سایر علل مقایسه شود، نقش آن ایجادگری با واسطه است [ذبیحی، ۱۳۸۶: ۲۰۹ با تلخیص و تصرف].

نظریه‌ی علت ایجابی

ابن سینا تأکید می کند، علت فاعلی نزد فیلسوف الهی به معنای مُعطی وجود است. البته علت فاعلی را فیلسوف طبیعی، مبدأ حرکت و فیلسوف الهی، مبدأ وجود می داند. نزاع فیلسوف الهی و طبیعی در همین قسم از علت است؛ زیرا مدار طبیعیون بر حرکت و مدار الهیون بر ایجاد است. تأکید ابن سینا بر این که فیلسوف الهی علت فاعلی را ایجابی می داند، برای این است که بین این دو تفاوت بسیار زیاد است.

فاعل طبیعی، مبدأ تحرک در شیء موجود است، ولی فاعل الهی، ایجاد شیء می کند. فاعلیت فاعل طبیعی «اعدادی» است نه «حقیقی»، در حالی که فاعل الهی به طور حقیقی ایجاد شیء می کند. تأثیر فاعلیت ایجابی، ایجاد اشیاست؛ خواه مجرد، خواه مادی.

علت فاعلی به چیزی که از لحاظ ذات ممتنع و واجب نیست، اعطای وجود می کند. بنابراین، صادر از فاعل ایجابی دارای سه ویژگی است: عدم سابق، وجود لاحق، و وجود بعد از عدم، یعنی حدوث. و آن چه را فاعل الهی اعطا می کند، وجود شیء است نه حدوث آن. البته همراه با جعل وجود، وصف حدوث نیز جعل می شود، ولیکن مجهول بالذات فقط وجود است [پیشین].

ابن سینا در فصل هشتم از نمط چهارم اشارات، فاعلیت خداوند را از نوع علت فاعلی می داند و خداوند را علت هستی بخش همه‌ی کائنات می داند. هم چنین، خدا علت حقیقی و عامل اصلی پدید آمدن عناصر و اجزای تشکیل دهنده‌ی همه‌ی موجودات است؛ یعنی علت علت‌های ذاتی و علت هستی بخش همه‌ی موجودات جهان.

ملاک مناط نیازمندی معلول به علت

یکی از مباحثی که در باب علت و معلول مطرح می شود، آن است که: «چرا معلول به علت نیازمند است؟» به عبارت دیگر، معلول چه کمبودی دارد که علت باید آن را برطرف کند؟ در باب این که چرا معلول به علت نیازمند است، از سوی فلاسفه نظرات گوناگونی مطرح شده است. علاوه بر فلاسفه، متکلمین نیز در این مورد نظر خاص خود را دارند. قبل از آن که به بیان نظر ابن سینا در این مورد پردازیم، باید متذکر شویم، چهار نظر عمده در این مورد طرح شده است:

۱. دیدگاه کسانی که ملاک نیازمندی معلول به علت را وجود می دانند: آن‌ها می گویند: هر چیزی از آن جهت که وجود دارد به علت نیاز دارد. شهید مطهری در کتاب «شرح مبسوط منظومه»، این نظر را به ماتریالیست‌ها منسوب می داند.

۲. دیدگاه متکلمان اسلامی: متکلمان اسلامی ملاک نیازمندی معلول به علت را حدوث می دانند و می گویند: معلول چون حادث است و قبلاً نبوده و حالا پیدا شده است، پس علت می خواهد. از نظر متکلمین، اگر چیزی قدیم باشد، یعنی همیشه بوده باشد، بی نیاز از علت است.

۳. دیدگاه جمهور فلاسفه: اکثر فلاسفه‌ی اسلامی ملاک نیازمندی معلول به علت را امکان ذاتی می دانند و می گویند: چون معلول ذاتاً ممکن الوجود است و هر ممکن الوجودی نسبت به وجود و عدم حالت تساوی دارد، اگر بخواهد از این حالت تساوی خارج شود، نیازمند علت است.

۴. نظر ملاصدرا‌ی شیرازی و فلاسفه‌ی بعد از او: ملاصدرا ملاک نیازمندی معلول به علت را فقر وجودی معلول می داند.

ابن سینا در کتب خویش از جمله: اشارات، نجات و شفا در مورد ملاک نیازمندی معلول به علت بحث می کند و ابتدا نظر متکلمین را که ملاک نیازمندی را حدوث می دانند، رد می کند. سپس بیان می دارد که ملاک نیازمندی معلول به علت، امکان است. او در فصل دوازدهم الهیات نجات بیان می دارد:

«بدان، فاعلی که چیزی را پس از نیستی، هستی بخشد، متعلق فعل وی دارای دو امر می شود: یکی نیستی پیشین، دیگر هستی کنونی. فاعل در نیستی پیشین متعلق فعل، نقشی ندارد، بلکه تأثیر آن، تنها در هستی کنونی متعلق فعل است که از فاعل گرفته است. پس متعلق فعل از آن حیث متعلق فعل است که هستی خود را از دیگری گرفته، ولی وصف عدم ذاتی بر آن عارض شده و معلوم است که فاعل در عروض این وصف نقشی ندارد.»

پس اگر فرض کنیم فاعلی باشد که تأثیر و هستی بخشی او، دارای وصف بعد از عدم نباشد، و به صورت دائمی، هستی بخش باشد، بی تردید

نتیجه گیری

یکی از بحث های اساسی در فلسفه که قدمت دیرینه ای دارد، بحث



ابن سینا در فصل هشتم از نمط چهارم اشارات، فاعلیت خداوند را از نوع علت فاعلی می داند و خداوند را علت هستی بخش همه ی کائنات می داند

علت و معلول است. ارسطو در کتاب یکم (الفیای بزرگ)، سیر پیدایش این بحث را به فلاسفه ی قبل از سقراط می رساند و پس از بیان نظر آن ها، علل اربعه را مطرح می کند. اما آن چه در این نوشتار بیان شد، اهمیت رابطه ی علیت و تعریف علت و مناط نیاز معلول به علت از نظرگاه ابن سینا بود. ابن سینا در تقسیم علل، آن ها را به علل وجود و ماهیت تقسیم می کند و علت را معطی وجود و این علت را حقیقی می داند و بین علت حقیقی و اعدادی فرق قائل می شود. او ملاک و مناط نیاز معلول به علت را امکان ذاتی دانسته که لازمه ی ماهیت شیء است. لذا ممکن الوجود نه تنها در پیدایش به علت نیاز دارد، بلکه در بقاء نیز نیازمند علت است.

ملاصدرا، با توجه به طرح بحث اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت، این مطلب را نپذیرفته است و معلول را عین ربط به علت می داند. البته لازم به یادآوری است، قانون علیت، شالوده ی اساسی تمامی قوانین علمی است که انکار آن مساوی با انکار هر علمی است؛ چرا که علوم از روابط بین پدیده ها حکایت می کنند. در نتیجه انکار علیت برابر با بی نظمی و هرج و مرج و در نهایت، شکاکیت و سوفسطایی گری است.

منابع:

۱. ابن سینا، الهیات شفا، درس های الهیات شفا. ترجمه ی شهید مطهری (ج ۱). انتشارات حکمت. ۱۳۶۹.
۲. اشارات، هستی و علل آن. ترجمه و شرح دکتر احمد بهشتی. بوستان کتاب. قم. ۱۳۸۳.
۳. نجات. ترجمه ی سید یحیی یشربی. بوستان کتاب. قم. ۱۳۸۳.
۴. خادمی عین الله. علیت از دیدگاه فیلسوفان مسلمان و تجربه گرا. بوستان کتاب. قم. ۱۳۸۰.
۵. ذبیحی محمد. فلسفه ی مشاء. سمت. تهران. ۱۳۸۶.
۶. یشربی، سید یحیی. فلسفه ی مشاء. بوستان کتاب. قم. ۱۳۸۳.
۷. مطهری، مرتضی. مجموعه آثار (ج ۶). انتشارات صدرا. قم. ۱۳۷۴.
۸. مجموعه آثار (ج ۵). انتشارات صدرا. قم. ۱۳۷۶.

پسین فاعلی کامل تر خواهد بود. و اگر کسی بستیزد و بگوید: فعل، تنها در صورتی است که پس از نیستی مفعول، انجام پذیرد، در پاسخ او می گوئیم، چنین کسی حتماً شنیده است که عدم مفعول، برگرفته از فاعل نیست، بلکه وجود مفعول، از فاعل است، و این افاضه ی وجود از سوی فاعل را می توان به جای یک لحظه ی محدود، متصل و دائمی فرض کرد» [ابن سینا، ۱۳۸۳: ۶۸].

خلاصه ی کلام این که نیاز ممکن به علت، از مسائل آشکار و ضروری فلسفه است، اما بحث در این است که مناط این حاجت، امکان است یا «حدوث». متکلمان، حدوث را مناط حاجت دانسته اند، در نتیجه موجوداتی را که قدیم زمانی اند، همانند عقول و مجردات، معلول و محتاج می دانند. در واقع قدم زمانی را منافی معلولیت نمی دانند [همان، ص ۷۱].

اما همان طور که نظریه ی حدوث متکلمین تام نبوده و خدشه پذیر است و فلاسفه ی مشاء بر آن خدشه نموده و آن را نقد کرده اند، نظریه ی امکان ذاتی فلاسفه ی مشاء نیز قابل نقد و بررسی است. همان طور که ذکر شد، اعتقاد فلاسفه ی مشاء و در رأس آن ها شیخ الرئیس، ابن سینا، بر این است که ماهیت و امکان ماهیت، مناط احتیاج به علت است؛ قابل تأمل است، زیرا این نوع استدلال که از قدیمی ترین ازمنه تا قرن حاضر مورد قبول حکما بوده، بر اساس نظریه ی «اصالت ماهیت» صحیح است که ماهیت را قابل موجودیت، معدومیت و معلولیت واقعی می داند و در عوض، هر یک از مفهوم وجود و عدم را مفهوم اعتباری دانسته از دو حالت مختلف ماهیت انتزاع می شود.

ولی بر مبنای اصالت وجود که از ابتکارات ملاصدرا ی شیرازی در فلسفه ی اسلامی است، معلول عین فقر و عین ربط به علت است. یعنی معلول جدای از علت چیزی ندارد که ما بخواهیم بررسی کنیم و ببینیم ملاک نیازمندی آن چیست. بلکه معلول عین نیاز به علت است. حکما تاکنون «از علت احتیاج به علت» بحث می کردند و هر دسته ای، معلول را یک چیز و احتیاج معلول را چیز دیگر و علت احتیاج را امر سومی می دانستند.

اما چنین نیست که واقعیت معلول یک چیز و نیاز معلول به علت چیز دیگر، مناط احتیاج به علت امر سومی می باشد تا این که نوبت به این سؤال برسد که علت و مناط احتیاج به علت، امری که هویتش عین احتیاج به علت است، چیست؟ این سؤال شبیه آن است که پرسیم: «علت این که عدد سه فرد است، چیست؟»

از قانون علیت، فروغ دیگری از قبیل سنخیت علت و معلول، ضرورت علی و معلولی، نیاز معلول به علت در بقا و... نیز منشعب می شود که ابن سینا و دیگر فلاسفه ی بزرگ اسلامی، هر کدام در مورد آن ها بحث های مبسوطی دارند.